

کشتن یعقوب و بازداشت پطرس

¹ و در آن زمان هیروдіس پادشاه، دست تناول بر بعضی از کلیسا دراز کرد² و یعقوب، برادر یوحنا، را به شمشیر کشت.³ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود.⁴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون آورد.⁵ پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند. اما کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند.

⁶ و در شبی که هیروдіس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیک چنان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند.⁷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: بزودی برخیز. که در ساعت زنجرها از دستش فرو ریخت.⁸ و فرشته وی را گفت: کمر خود را ببند و نعلین بپا کن. پس چنین کرد و به وی گفت، ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.⁹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند.¹⁰ پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.

¹¹ آنگاه پطرس، به خود آمده گفت: اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیروдіس و از تمامی انتظار قوم یهود رها نمود.¹² چون این را دریافت، به خانه مریم، مادر یوحنا، ملقب به مرقس، آمد و در آنجا بسیار جمع شده، دعا می‌کردند.¹³ چون او در خانه را کوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.¹⁴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که پطرس به درگاه ایستاده است.¹⁵ وی را گفتند: دیوانهای! و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند: که فرشته او باشد.¹⁶ اما پطرس پیوسته در را می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.¹⁷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که

استشهاد الرسول یعقوب ونجاة الرسول

پطرس

¹ وَفِي ذَلِكَ الْوَقْتُ مَدَّ هِيرُودُسُ الْمَلِكُ يَدَيْهِ لِيَسِيءَ إِلَى نَاسٍ مِنَ الْكَنِيسَةِ، فَقَتَلَ يَعْقُوبَ، أَخَا يُوْحَنَّا، بِالسَّيْفِ.³ وَإِذْ رَأَى أَنَّ ذَلِكَ يُرْضِي الْيَهُودَ عَادَ فَقَبِضَ عَلَى بُطْرُسَ أَيْضًا، وَكَانَتْ أَيَّامُ الْفَطِيرِ.⁴ وَلَمَّا أَمْسَكَهُ وَصَعَهُ فِي السَّجْنِ مُسْلِمًا إِيَّاهُ إِلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ مِنَ الْعَشْرِ لِيُخْرِسُوهُ تَائِبًا أَنْ يُقَدِّمَهُ بَعْدَ الْفَصْحِ إِلَى الشَّعْبِ.⁵ فَكَانَ بُطْرُسُ مَحْرُوسًا فِي السَّجْنِ، وَأَمَّا الْكَنِيسَةُ فَكَانَتْ تَصِيرُ مِنْهَا صَلَاةً بِلَجَاجَةٍ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَجْلِهِ.

⁶ وَلَمَّا كَانَ هِيرُودُسُ مُرْمِعًا أَنْ يُقَدِّمَهُ كَانَ بُطْرُسُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ تَائِمًا بَيْنَ عَسْكَرَيْنِ مَرْبُوطًا بِسِلْسِلَتَيْنِ، وَكَانَ قُدَّامَ الْبَابِ خُرَّاسٌ يُخْرِسُونَ السَّجْنَ.⁷ وَإِذَا مَلَاكُ الرَّبِّ أَقْبَلَ وَنُورٌ أَصَاءَ فِي الْبَيْتِ، فَصَرَبَ جَنْبَ بُطْرُسَ وَأَبْقَطَهُ قَائِلًا: قُمْ عَاجِلًا، فَسَقَطَتِ السِّلْسِلَتَانِ مِنْ يَدَيْهِ. وَقَالَ لَهُ الْمَلَاكُ: تَمَنِّطُوا وَالتَّسْنِ تَعْلِيكَ، فَقَعَلَ هَكَذَا. فَقَالَ لَهُ: التَّسْنِ رِدَاكَ وَاتَّبِعْنِي.⁹ فَخَرَجَ يَتَّبِعُهُ، وَكَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي جَرَى بِوَاسِطَةِ الْمَلَاكِ هُوَ حَقِيقِي بَلْ يَطُنُّ أَنَّهُ يَنْطُرُ رُؤْيَا.¹⁰ فَجَارَا الْمَحْرَسَ الْأَوَّلَ وَالتَّانِيَّ وَأَتَيَا إِلَى بَابِ الْحَدِيدِ الَّذِي يُؤَدِّي إِلَى الْمَدِينَةِ فَانْفَتَحَ لَهُمَا مِنْ دَانِيهِ فَخَرَجَا وَتَقَدَّمَا رُقَاقًا وَاجِدًا وَلِلْوَقْتِ قَارِقُهُ الْمَلَاكُ.

¹¹ فَقَالَ بُطْرُسُ: وَهُوَ قَدْ رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ: الْآنَ عَلِمْتُ يَقِينًا أَنَّ الرَّبَّ أَرْسَلَ مَلَاكَهُ وَأَنْقَذَنِي مِنْ يَدِ هِيرُودُسَ وَمِنْ كُلِّ انْتِظَارٍ شَعْبِ الْيَهُودِ.¹² ثُمَّ جَاءَ وَهُوَ مُتَّبِعُهُ إِلَى بَيْتِ مَرْيَمَ، أُمِّ يُوْحَنَّا الْمُلَقَّبِ مَرْقُسَ، حَيْثُ كَانَ كَثِيرُونَ مُجْتَمِعِينَ وَهُمْ يُصَلُّونَ. فَلَمَّا قَرَعَ بُطْرُسُ بَابَ الدَّهْلِيزِ جَاءَتْ جَارِيَةٌ، اسْمُهَا رُودَا، لِتَسْمَعَ.¹⁴ فَلَمَّا عَرَفَتْ صَوْتَ بُطْرُسَ لَمْ تَفْتَحِ الْبَابَ مِنَ الْقَرَحِ بَلْ رَكَضَتْ إِلَى دَاخِلٍ وَأَخْبَرَتْ أَنَّ بُطْرُسَ وَاقِفٌ قُدَّامَ الْبَابِ.¹⁵ فَقَالُوا لَهَا: أَنْتِ تَهْذِبنَ. وَأَمَّا هِيَ فَكَانَتْ تُوكِّدُ أَنَّ هَكَذَا هُوَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ مَلَاكُهُ.¹⁶ وَأَمَّا بُطْرُسُ فَلَبِثَ يَفْرَعُ، فَلَمَّا فَتَحُوا وَرَأَوْهُ انْدَهَشُوا.¹⁷ فَأَسَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ لِيَسْكُنُوا وَحَدَّثَهُمْ كَيْفَ أَخْرَجَهُ الرَّبُّ مِنَ السَّجْنِ، وَقَالَ: أَخْبِرُوا يَعْقُوبَ وَالْإِخْوَةَ بِهِذَا، ثُمَّ خَرَجَ وَذَهَبَ إِلَى مَوْضِعٍ آخَرَ.

موت هیروُدس الطاغية

¹⁸ فَلَمَّا صَارَ النَّهَارُ حَصَلَ اضْطِرَابٌ لَيْسَ بِقَلِيلٍ بَيْنَ

الْعَسْكَرَ: تُرَى مَاذَا جَرَى لِبُطْرُس؟¹⁹ وَأَمَّا هِيرُودُسُ فَلَمَّا طَلَبَهُ وَلَمْ يَجِدْهُ فَخَصَّ الْخُرَّاسَ وَأَمَرَ أَنْ يُنْفَذُوا إِلَى الْقَتْلِ، ثُمَّ تَزَلَّ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ إِلَى قَيْصَرِيَّةٍ وَأَقَامَ هُنَاكَ.²⁰ وَكَانَ هِيرُودُسُ سَاحِطًا عَلَى الصُّورِيِّينَ وَالصَّيْدَاوِيِّينَ فَخَصَرُوا إِلَيْهِ بِنَفْسٍ وَاجِدَةٍ وَاسْتَعْطَفُوا بِلَاسْتُسَ، النَّاطِرَ عَلَى مَصْجَعِ الْمَلِكِ، ثُمَّ صَارُوا يَلْتَمِسُونَ الْمُصَالَحَةَ لِأَنَّ كُورَثَهُمْ تَقَاتَتْ مِنْ كُورَةِ الْمَلِكِ.²¹ فِي يَوْمٍ مُعَيَّنٍ لَيْسَ هِيرُودُسُ الْحَلَّةَ الْمُلُوكِيَّةَ وَجَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّ الْمَلِكِ وَجَعَلَ يُحَاطِبُهُمْ.²² فَصَرَخَ السَّعْبُ: هَذَا صَوْتُ إِلَهٍ لَا صَوْتُ إِنْسَانٍ.²³ فِي الْخَالِ صَرَبَهُ مَلَائِكَةُ الرَّبِّ لِأَنَّهُ لَمْ يُعْطِ الْمَجْدَ لِلَّهِ، فَصَارَ يَأْكُلُهُ الدُّودُ وَمَاتَ.²⁴ وَأَمَّا كَلِمَةُ اللَّهِ فَكَاثَتْ تَنْمُو وَتَزِيدُ.²⁵ وَرَجَعَ بَرْتَابَا وَشَاوُلُ مِنْ أَوْرُشَلِيمَ بَعْدَ مَا كَمَلَا الْخِدْمَةَ وَأَخَذَا مَعَهُمَا يُوَحَنَّا الْمُلَقَّبَ مَرْفُسَ.

خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید. پس بیرون شده، به جای دیگر رفت.

¹⁸ و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.¹⁹ و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیک چپان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

درگذشت هیرودیس

²⁰ اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خشنماک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت.²¹ و در روزی معین، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد.²² و خلق ندا می‌کردند: که آواز خداست نه آواز انسان.²³ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید ننمود و کرم او را خورد که بمرد.²⁴ اما کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت.²⁵ و برنابا و شاؤل چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرفس را همراه خود بردند.